

سرگذشت خلقت در زمین



سرگذشت خلقت در زمین

امام باقر علیه السلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیده شد که آیا پیش از آدم و فرزندانش در زمین آفریده‌ای از آفریده‌های خدا بوده‌اند که خدا را بپرستند؟ در پاسخ فرمود: آری، البته در آسمان‌ها و زمین خلقی بودند که خدا را تقدیس می‌کردند و تسبیح می‌گفتند، و در شب و روز بی‌سستی و کاستی او را بزرگ می‌داشتند. چون خدای عزوجل زمین‌ها را پیش از آسمان‌ها آفرید، فرشته‌های روحانی را آفرید که بال و پر داشتند و تا مقصدی که خدا می‌خواست پرواز می‌کردند، و آن‌ها را میان طبقه‌های آسمان جا داد و شبانه روز او را تقدیس می‌کردند، و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را از میان آن‌ها برگزید

سپس خدای عزوجل در زمین جنیان روحانی بال‌دار آفرید که پائین‌تر از فرشته‌ها بودند، و آن‌ها را نگه‌داشت که در پریدن و دیگر چیزها به فرشته‌ها نرسند و آن‌ها را میان طبقه‌های هفت زمین و بالای آن‌جا داد و خدا را شبانه روز تقدیس می‌کردند و سست نمی‌شدند. سپس آفریده‌هایی پائین‌تر از آن‌ها آفرید، با تن و روح و بدون بال و پر، می‌خوردند و می‌نوشیدند، نام‌شان «نسناس»{موجوداتی پیش از انسان که تنها یک دست و یک پا داشتند} است. مانند خلقت آنان بودند ولی آدمی نیستند، آن‌ها را با جنیان در میانه و پشت زمین جا داد، خدا را شبانه روز تقدیس می‌کردند و در عبادت سستی نمی‌ورزیدند. جنیان {خدایان یا موجودات فضایی} به آسمان‌ها پرواز می‌کردند و به فرشته‌ها بر می‌خوردند و به آن‌ها سلام می‌گفتند و از آن‌ها دیدن می‌کردند و با آن‌ها استراحت می‌کردند و از آن‌ها می‌آموختند



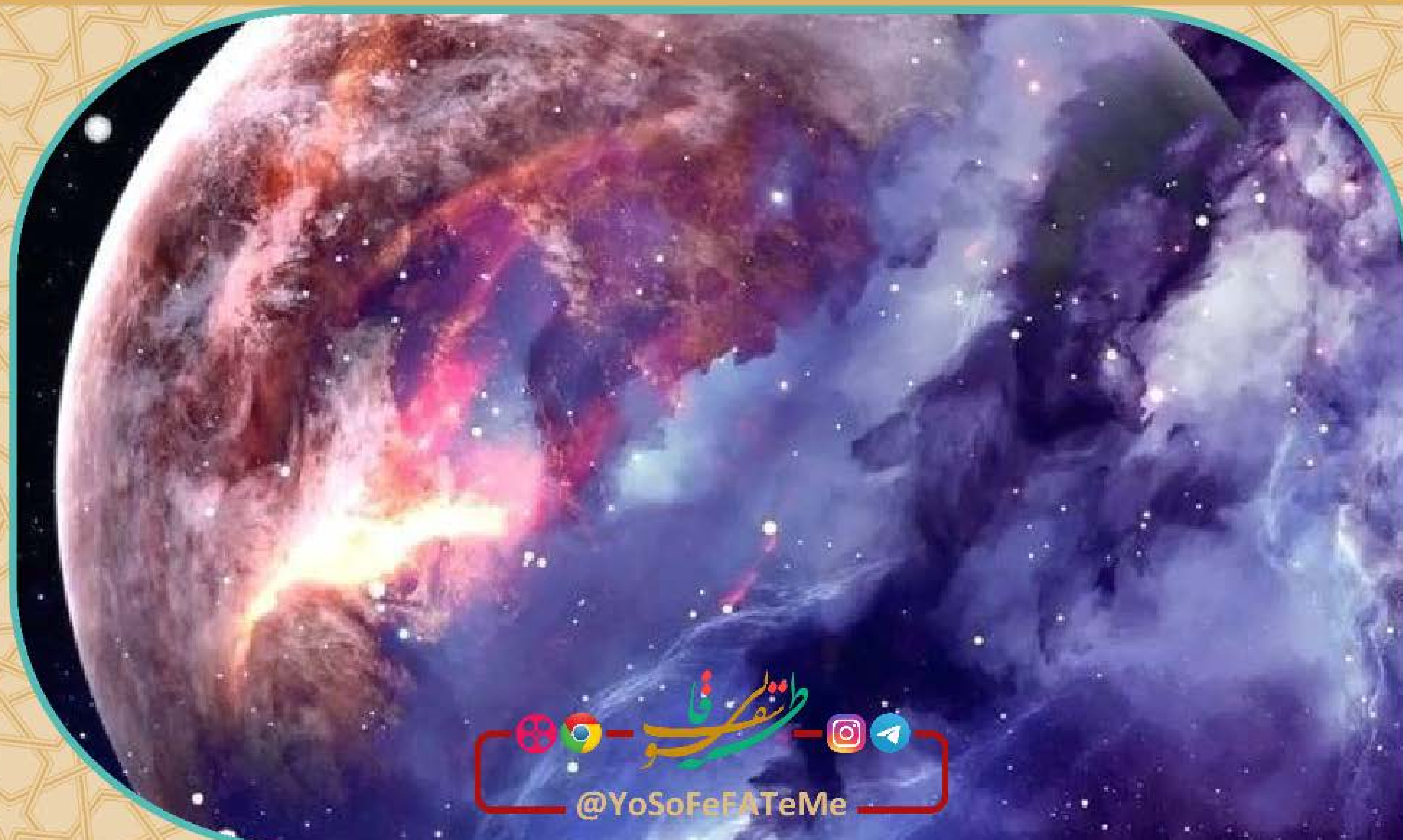
سپس گروهی از جنیان و نسناس که خدا آن‌ها را آفرید و در میانه‌های زمین با فرشته‌ها جا داد، از فرمان خدا سرپیچی کردند، و شرارت و بدمستی کردند و به ناحق ستم کردند، و به یک‌دیگر در سرکشی در برابر خدا پیش‌دستی نمودند، تا آن‌جا که خون هم را ریختند، و تباهی به بار آوردند و پروردگاری خدای تعالی را منکر شدند. گروه جنیان فرمان‌بر به کارهای خداپسند و فرمان‌برداری او ایستادگی کردند و از دو گروه جن و نسناس که از فرمان خدا سرپیچی کردند جدا شدند. خدا بال جنیانی را که از فرمان خدا سرپیچی کردند و تمرد نمودند فرو ریخت و نتوانستند به آسمان پرواز کنند و به دیدار فرشته‌ها بروند، چون گناه و نافرمانی کرده بودند. گروه فرمان‌بر خدا از جنیان، شب و روز مانند قبل به آسمان پرواز می‌کردند و ابلیس که حارث نام داشت به فرشته‌ها وانمود می‌کرد که از گروه فرمان‌بر و اطاعت‌کنندگان است



سپس خدا خلقی آفرید که نه فرشته بودند، نه جن و نه نسناس. مانند خزنده‌ها در زمین می‌لولیدند. مانند چهارپایان از چراگاه زمین می‌خوردند و می‌نوشیدند. همه نر بودند و ماده نداشتند. خدا شهوت زن و دوستی فرزندان، و حرص و آرزوی دراز، و کام و لذت زندگی را در آن‌ها نه‌نهاده بود. نه شب به آن‌ها تیره بود و نه روز آن‌ها را فرا می‌گرفت، نه از بهائم بودند و نه خزنده، برگ درخت‌ها لباس‌شان بود و از چشمه‌های جوشان و نهرهای بزرگ می‌نوشیدند. سپس خدا خواست آن‌ها را دو گروه سازد و گروهی را پشت محل طلوع آفتاب آن سوی دریا انداخت و برایشان شهری ساخت به نام جابرسا که دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ وسعت داشت و برج و بارویی آهنین ساخت که زمین را از آسمان جدا می‌نمود و سپس آن‌ها را در آن‌جا داد. و گروه دیگر را پشت محل غروب آفتاب و آن سوی دریا افکند و شهری برایشان ساخت به نام جابلقا، دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ



با برج و باروئی آهنین تا آسمان و آن‌ها را در آن جا داد، اهل جابرسا جای اهل جابلقا را نمی‌دانند و آن‌ها هم جای جابرسائیان را نمی‌دانند، و اهل میانه زمین از جن و نسناس هم هیچ کدام را نمی‌شناسند. و خورشید بر اهل میانه‌های زمین یعنی پری و نسناس می‌تابد و از حرارت و روشنی آن سود می‌برند، سپس در چشمه گل آلودی غروب می‌کند و اهل جابلقا از آن بی‌خبرند و نیز اهل جابرسا وقتی طلوع کند از آن بی‌خبرند، زیرا آن از پس جابرسا بر می‌آید و طلوع می‌کند و از پس جابلقا غروب می‌کند. {به احتمال قریب پشت کوه‌های قاف یا کوه‌های گرداگرد یخی زمین و ورودی جهان زیرزمینی} گفتند: یا امیر المؤمنین! پس چگونه می‌بینند و زنده می‌مانند؟ چگونه می‌خورند و می‌نوشند با این‌که خورشید بر آن‌ها نمی‌تابد؟ فرمود: آن‌ها از نور خدا پرتو می‌گیرند که تابنده‌تر از نور خورشید است، نمی‌دانند که خدا خورشیدی آفریده و نه ماهی و نه اختران و نه کواکبی، و جز خدا را نمی‌شناسند



ابلیس را نمی‌شناسند و نام‌ش را نشنیدند، و جز خدا را نمی‌شناسند. هیچ کدام هرگز خطاء و گناهی نمی‌ورزند، بیمار نمی‌شوند. پیر نمی‌شوند و تا روز رستاخیز نمی‌میرند. خدا را می‌پرستند و در عبادت سست نمی‌شوند، شب و روز برای آن‌ها یکسان است. به راستی خداوند پس از هفت هزار سال بعد از خلق پری و نسناس، دوست داشت خلقی جدید بیافریند، و وقتی آفرینش خدا بر این شد که آدم را بیافریند، برای تدبیر و تقدیر آن‌چه او سازنده آن در آسمان‌ها و زمین بود، پرده‌های آسمان را بالا زد و سپس به فرشته‌ها آفریده‌های جن و نسناس مرا در زمین بنگرید که آیا از کردار و فرمان‌بریشان در برابر من راضی هستید؟ و آن‌ها باخبر شدند و کردار آنان را از گناهان و خون‌ریزی و تباهی در زمین به ناحق دیدند و آن را بزرگ شمردند و غضب‌ناک شدند و بر اهل زمین افسوس خوردند و خشم خود را مهار نه‌کردند





و گفتند: پروردگارا! تو عزیزی، جباری، قاهر و بزرگواری، و اینان همه آفریده ناتوان و خوار تواند؛ همه در زمین تو و زیر دست تو می‌چرخند و روزی تو را می‌خورند، و از عافیت تو بهره می‌برند و با این همه با این گناهان بزرگ نافرمانی تو می‌کنند و تو خشم نمی‌کنی و انتقام آن‌چه از آن‌ها می‌بینی و می‌شنوی را نمی‌گیری و این بر ما ناگوار است، که در خور تو نیست. حضرت فرمود: و چون خدا گفتار فرشته‌ها را شنید فرمود: من در زمین جایگزین و خلیفه می‌گذارم تا حجت من بر آفریده‌هایم در زمین من باشد. فرشته‌ها گفتند: منزهی تو پروردگار ما! آیا در آن کسی را می‌گذاری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن‌که ما با ستایش تو تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم



سرگذشت خلقت در زمین

خدای تعالی فرمود: ای ملائکه من! من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، من به دست خود آفریده‌ای می‌آفرینم، و از نسل‌ش پیغمبران و رسولان و بنده‌های صالح و امامان هدایت را می‌آفرینم، و آنان را بر خلقم خلیفه خود در زمین می‌نمایم، تا آن‌ها را از معصیت و نافرمانی‌ام باز دارند، و از عذاب‌م آنان را بترسانند، و به فرمان‌بری و طاعت‌م راهنمایی کنند، و آن‌ها را به راهم هدایت کنند. آنان را حجت خود قرار می‌دهم، برای اتمام حجت و عذر و بیم دادن، و شیاطین را از زمین‌م می‌رانم و آن را از لوث وجودشان پاک می‌سازم و در هوا و گوشه‌های زمین و در بیابان‌ها جایشان می‌دهم



سرگذشت خلقت در زمین

پس آفریده‌هایم آنان را نمی‌بینند، و آنان را نمی‌نگرند و هم‌نشین و آمیخته با آن‌ها نمی‌شوند، با آن‌ها نمی‌خورند و نمی‌نوشند و نسل جنیان نافرمان را از نسل آفریده است و خلق خودم و برگزیده‌ام دور می‌کنم و در مجاورت خلق من نیستند، و میان جنیان و خلقم پرده می‌کشم، و خلقم اللیل شاید منظور این است که در شب نیاز به پوشش ندارند و در روز پرده و پوشش نمی‌خواهند. یا این‌که خورشید بر آن‌ها نمی‌تابد و نه شب دارند و نه روز. از این خبر روشن می‌شود که جابلقا و جابرسا از این جهان خارج‌ند و پشت آسمان چهارم بلکه هفتمند

شیاطین آسمانی

هادس در اساطیر یونانی و دین یونان باستان، فرمانروای مردگان و جهان زیرزمینی، پسر بزرگ تیتان کرونوس و رئا است. او، در قرعه‌کشی با برادرانش، بدترین سهم را برنده شد و آن جهان زیرین یا دنیای مردگان بود، در صورتی که برادرانش زئوس و پوزئیدون به ترتیب آسمان و دریا نصیبشان شد. از آنجایی که رعایای هادس را مردگان تشکیل می‌دادند، او به کسانی که موجب افزایش جمعیت سرزمینش می‌شدند بسیار علاقه داشت. مانند ارینی‌ها یا خشم و ناامیدی، که کارشان تعقیب گناهکاران و سوق دادن آن‌ها به سمت خودکشی بود. هادس به دلیل حکومت بر زیرزمین، صاحب معادن زیرزمینی هم بود و خدای ثروت هم به‌شمار می‌رفت. او پرسفونه، دختر زئوس و دمتر را از دنیای آسمان ربوده و به جهان زیرین آورده بود و به همراه او بر دنیای زیر زمین فرمانروایی می‌کردند. زندگی پس از مرگ، موضوع مهمی در اساطیر یونانی است. فراسوی قبر با تودهٔ هیزم مخصوص آتش زدن جسد، سرزمین اشباح یا جهان زیرزمینی است. فرمانروای آن هادس است که نامش به قلمرو تاریک او نیز منتسب است. چون جهان تاریک زیرزمین در تقابل با جهان روشن و بهشتی المپ قرار داشت. هرمس، ایزد پیام‌آور، ارواح مردگان را به غارهای تاریک، دراز و پیچ در پیچ، و گذرگاه‌های زیرزمینی می‌برد و به پنج رودخانه می‌رساند. در تلقی مردم یونان، خدایان به صورت انسان تصور می‌شدند و خصوصیات انسانی داشتند ولی جاودانه بودند. اساطیر یونان، فرهنگ انسانی خدایان بشمار می‌رود. می‌توان انبوه خدایان یونانی را به هفت گروه تقسیم کرد، خدایان آسمانی، خدایان زمین، خدایان حاصل‌خیزی، خدایان حیوانات، خدایان زیرزمین، خدایان گذشتگان یا قهرمانان، و خدایان اولمپی؛ چنان که هزیود گفت است، فراگرفتن نام‌های همه این خدایان بسیار دشوار است. یونانیان در آغاز تاریخ خود، برخی از حیوانات را محترم می‌داشتند و آنها را نیمه خدا می‌شمردند، ولی البته، مانند مصریان و هندیان، به خدایان انسانی بیشتر توجه داشتند. آثار مربوط به این دوران نشان می‌دهد که برخی از حیوانات در زمره خدایان بوده‌اند. گاو را به دلیل زورمندی و شیررسانی حیوانی مقدس می‌شمردند. در یکی از اعیاد دمتر به نام تسموفوریا خوک قربانی می‌شد.

در جشن دیاسیا، در ظاهر برای زئوس، و در باطن برای ماری که در دل زمین سکنا داشت، قربانی می‌کردند. مار جانوری مقدس بود، زیرا از طرفی جاویدان، و از طرف دیگر رمز تولید مثل به شمار می‌رفت. مارپرستی از کرت به آتن رسید. در نظر یونانیان، مار خدای نگهبان معبدها و خانه‌ها بود. چون ماران در گورستان‌ها فراوان بودند، یونانیان آنها را ارواح مردگان می‌انگاشتند. موحش‌ترین خدایان یونانی، در زیرزمین یا در غارها و شکاف‌های زمین می‌زیستند. روزها یونانیان توجهی به این خدایان نداشتند، ولی شب‌ها، برای رفع وحشت خود، آنها را می‌پرستیدند. این خدایان از سایر معبودها و حتی معبودهای موکنایی قدیم‌تر بودند و ظاهرا به وسیله ی مردم موکنای به یونانیان انتقال یافتند. یونانیان آنها را ارواح کینه‌توز حیواناتی که بر اثر پیشرفت انسان، به جنگل‌ها و اعماق زمین رانده شده بودند، می‌دانستند. عشق طبیعی و همه جانبه نسبت به پدیده‌های طبیعت و زیبائی‌های آن در میان خدایان یونان مهار نشده است. این خدایان هم از همه چیزهائی که انسان‌ها لذت می‌برند لذت می‌برند و بهره می‌گیرند. به خلوت‌نشینی، ریاضت‌کشی و تارک دنیا شدن که می‌تواند خدایانی عقده‌ای و در نهایت زورگو و طلبکار از آنها بار آورد در میان آنان نیست. پشتیبانی از دانش بشری و ارج گذاشتن بر آن بطور واضحی در میان خدایان یونان دیده می‌شود. آتنه خود مخترع نی (فلوت)، خیش شخم‌زنی، دستگاه بافندگی و کشتی است. او حافظ فنون، هنرها و علوم است. به این خاطر بیش از همه شهراهای دیگر مردم آتن او را خدای خود می‌دانند. کی از محبوب‌ترین خدایان یونانی که تشخیص وضع و مقام او در سلسله مراتب خدایان بسی دشوار است، دیونوسوس است. این خدا در آغاز یکی از معبودهای تراکیا و مظهر شراب بود و سابازیوس نام داشت. یونانیان او را، که سرانجام برای نجات بشریت تن به مرگ داد، خدای شرب و مستی و نگهبان تاک و ضامن فراوانی نعمت می‌شمردند. در میان خدایان یونان مرزهای قدرت و مسئولیت‌ها تقسیم شده و مشخص است. هر خدائی در مورد مسائل مربوط به بخش خود اختیار تام دارد. حتی دخالت رئیس خدایان زئوس در امور مربوط به دیگران حد معینی دارد. خود زئوس نیز همه‌کاره و هیچ‌کاره نیست.

او نیز در بخش معینی مسئولیت خود را داراست. او حاکم جهان و خدای آسمان است. در میان ابرها، رعد و برق، طوفان و باران ظاهر می‌شود. به همین جهت ستایش از او نیز بر فراز قله‌ها که نزدیک‌تر به آسمان‌ها هستند انجام می‌گیرد. اما او خدا است و قدرت پیشگوئی دارد. او سرنوشت انسان‌ها را در ترازوی سرنوشت سبک و سنگین می‌کند. او بر نظم اجتماعی انسان‌ها نظارت دارد و زوجات، خانواده‌ها، دولت، سوگند و حفظ حقوق میهمانان را مراغب است.

برخلاف آنچه که در غالب ادیان دیگر به خدا نسبت داده می‌شود اصل عاری بودن از خطا و به همین جهت مبری بودن از هرگونه مسئولیت در میان خدایان یونان وجود ندارد. خدایان یونان نیز مانند انسان‌ها گرفتار احساسات، عواطف و خواسته‌های خویشند. زئوس نیز گاه و بیگاه دچار خطا می‌شود. او خود قانون مقدس خانواده را زیر پا می‌گذارد و برای همسر خود انگیزه حسادت ایجاد می‌کند. تعداد فرزندانی که الهه‌ها (خدایان زن) و انسان‌ها به او هدیه کرده‌اند از شمار خارج است. چون برای خدایان نیز احتمال ارتکاب خطا وجود دارد زمینه پیروی کورکورانه از این انسان‌ها به مراتب کمتر از موقعی است که خدایان مظهر کمال و عاری از کوچک‌ترین خطا و مسئولیت‌ها تلقی شوند. انسان‌ها به خود اجازه می‌دهند اعمال خدایان را نیز مورد بازرسی و بررسی قرار دهند و در مورد درست یا نادرست بودن این اعمال نظر خود را داشته باشند. خدا در جنگ مستقیما به نفع گروهی از انسان‌ها علیه دیگران شرکت می‌کرد. همچنین یک انسان می‌توانست با خدائی رابطه زناشوئی بر قرار سازد. از ازدواج یک خدا و یک انسان یک نیم خدا به دنیا می‌آمد که عمر جاودانه داشت.

روحانیون مصری در تعبیر از خدایان خود، نظام ستارگان را در نظر می‌گرفتند و این خدایان را به اسمان منتسب می‌ساختند و از آن‌ها چهار نفر عالی‌جناب‌تر از همه به شمار می‌رفتند و مرکز روحانیت و پرستش آنان هر کدام در یکی از چهار شهر بزرگ مصر باستان قرار داشت. یک: هرموپولیس دو: هلیو پولیس سوم: ممفیس چهارم: بازیریس. هر یک از خدایان معبد خود را دارا بودند.

روحانیون در هر معبد خلقت و افرینش جهان را به یکی از چهار خداوند منتسب می‌دانستند و این چهار خداوند یکی نات دوم رع سوم پتاح چهارم اوزیریس می‌باشد

بعضی از روحانیون معتقد بودند که خدایان مصر از دهان دمورک و یا از صدای وی به وجود آمده‌اند و حتی بعضی از انان معتقد بودند که انسان همراه جانداران دیگر از خشت خامی که از گِل رود نیل ساخته شده پدید امده‌اند. مصریان مانند همه اقوام و ملل عهد قدیم معتقد بودند که افرینش هر چیز با مداخله یکی از خدایان انجام گرفته است و در هر چیز نفوذ یک موجود فوق طبیعی ضرورت داشته است و بر اثر این عقاید تعداد خدایانی که در سرزمین رود نیل پرستیده می‌شدند از حد شمار بیرون بود و از مقبره "تاتموس سوم" صورت ریزی از خدایان بدست آمده و در آن تعداد این خدایان به ۷۴۰ عدد رسیده است و نام و نشان اکثر آنان معلوم و روشن شد است و بعضی از این خدایان معبد مخصوص داشتند و در افسانه شناسی مصر باستان موقعیت برجسته یافته‌اند و باید توضیح داد مهم‌تر از همه آن‌ها خدایانی است که در شهر هلیوپولیس گرد آمده بودند و هر کدام در جرگه ستارگان آسمان قرار داشتند و پرستیده می‌شدند و از این خدایان پادشاه مصر به نام فرعون یک خداوند واقعی بشمار می‌رفت.

آنوبیس نام یونانی و آنپو نام مصری است. این خداوند در یونان با هرمس تطبیق می‌شد و روح مرده در دادگاه واپسین بوسیله وی راهنمایی می‌گشت. جاده و راه آخرت را انوبیس برای این روح هموار و مفتوح می‌ساخت و تصویر وی بشکل یک شغال و یا در هیکل مردی است که سر وی به شکل سر یک شغال و یا سر یک سگ نمایانده شده باشد. شهری که آنوبیس در آن پرستیده میشد "سینو پولیس" نامیده می‌شد. آنوبیس از قدیم الایام در مراسم کفن و دفن مردگان حاضر می‌شد و ادعیه و سرود در این مراسم خطاب به وی خوانده می‌شد.

آنوبیس را در کتیبه ها پسر چهارم (رع) خدای خورشید شمرده اند اما سپس جزء خانواده اوزیریس قرار گرفت و از این خانواده به شمار رفته است در افسانه مصریان هست که مادر آنوبیس معروف به نفتیس از اوزیریس فرزندی به دنیا آورد که بعدها به آنوبیس موسوم گشت. اما آنوبیس را مادر وی نفتیس سر راه گذارد و ترک نمود و ایزیس وی را بفرزندی پذیرفت و پرورش داد بی آنکه بی وفایی شوهر خود اوزیریس را در نظر گرفته باشد. آنوبیس وقتی به سن رشد رسید و بزرگ شد در فتوحات پدر شرکت نمود و پس از کشته شدن اوزیریس در دفن و کفن وی با ایزیس یاری کرد و برای اینکه جسد اوزیریس فاسد نگردد جسد را برای نخستین بار مومیایی کرد و بدین جهت بنام خدای مومیایی اموات موسوم است و روح آدمی‌زاد را تا گورستان مشایعت می‌کند و در عزای وی شرکت می‌نماید. آنوبیس در جهان برزخ دست روح مرده را در دست خود می‌گیرد و به دادگاه واپسین راهنمایی می‌کند و به خدایان معرفی می‌کند و پس از این معرفی مراسم وزن کردن قلب روح مرده انجام می‌شد اگر قلب مرده سبک تر بود به جهان بهشت راه می‌یافت ولی اگر سنگین تر بود توسط تمساح سر مورد حمله قرار می‌گرفت و از بین می‌رفت.

در داستان‌های اسطوره‌ای یونان از تایفون به عنوان مرگبارترین و کشنده‌ترین هیولا نام برده می‌شود که نمادی از نیروهای آتشفشانی بود. طبق داستان‌ها، این موجود افسانه‌ای بالاتنه‌ای شبیه انسان داشت که ارتفاع آن به ستارگان آسمان می‌رسید و دو دست او توانایی لمس شرق و غرب جهان را داشتند. همچنین از روی گردن تایفون صدها اژدها بیرون می‌آمد.

بر اساس داستان‌های اساطیری یونان باستان، سیرن‌ها نوعی از نیمف دریایی محسوب می‌شدند که بعضا بدن آن‌ها شبیه پرنده و سر آن‌ها شبیه سر یک زن بود، یا گاهی به شکل یک زن دیده می‌شدند. سیرن‌ها یک نیمف دریایی بودند که با آوازهای وسوسه‌کننده خود ملوانان را طلسم می‌کردند و سرانجام نیز آن‌ها را از بین می‌بردند. سیرن‌ها در اوایل زندگی خود جزوی از کنیزان ملکه دنیای زیرزمینی پرسفونه محسوب می‌شدند.

سربروس به عنوان فرزند تایفون و اکیدنا محسوب می‌شود. این موجود افسانه‌ای سه سر دارد که در برخی از داستان‌ها به ۵۰ تا ۱۰۰ سر نیز اشاره می‌کنند. پنجه‌های این موجود شبیه شیر است. در انتهای این هیولا به جای دم یک مار ترسناک قرار داشت که وظیفه آن نگهبانی از دروازه جهان زیرین یا جهان مردگان بود. به بیانی دیگر به ارواح اجازه نمی‌داد تا از آن جهان خارج شوند. البته بر اساس داستان‌ها، برخی از زندگان این توانایی را داشتند تا از این هیولا عبور کرده و به جهان مردگان وارد شوند.

یکی از افرادی که از سد این هیولا عبور کرد، اورفئوس بود. او با استفاده از آواز خواندن توانست سربروس را بخواباند و با ورود به جهان مردگان همسرش، ائورودیکه را نجات دهد. هرکول هم در آخرین ماموریت یا دوازدهمین ماموریت خود توانست سربروس را از محل زندگیش بیرون بکشد و به شاه ائوروستئوس تقدیم کند.

شیبالبا در اسطوره‌های قوم مایا نام دنیای زیرزمین و دنیای مردگان است. برپایه جهان‌بینی مایاها دنیا در سه حوزه آسمانی و زمینی و زیر زمینی خلاصه می‌شد که هر کدام طبقات و هر طبقه خدایانی داشتند. شیبالبا مقر خدایان مرده مایا و همکارانشان بود. هر خدایی که در شیبالبا سکونت داشت قرینه ای هم برای خود در آسمان داشت که به نوعی دوقلوی او بشمار می‌آمد. پدیده مرگ خدایان در عقاید مایاها وجود داشته‌است.

برای زمان های طولانی، انسان اعتقاد داشت که زمین، کره ای میان تهی است که در داخل آن یک تمدن عظیم زیرزمینی یافت می‌شود. در اوج باور به این نظریه بود که ژول ورن رمان سفر به اعماق زمین را نوشت.

البته قبل از ژول ورن یکی دیگر از افرادی که به این موضوع دامن زده بود ادموند هالی بوده که در قرن هفدهم زندگی می‌کرد. او کاشف یک دنباله دار بود که هر ۷۵ سال یک بار از کنار زمین عبور می‌نمود. هالی معتقد بود که زمین از لایه های مختلف و با شرایط جوی متفاوت ساخته شده است.

یکی از این لایه ها عظیم بوده و ۵۰۰ مایل ضخامت دارد. از نظر او شفق های قطبی و یا میادین مغناطیسی زمین ناشی از فعالیت لایه های مستقل زیر زمین بودند.

تقریبا تمامی فرهنگ های باستانی گریزی به سرزمین ها و تمدن های زیرزمین دارند. برخی از آنها زیرزمین را قلمرو انسان های مرده تصور می‌کردند. بطور مثال یونانیان باستان این قلمرو را هیدیس می‌نامیدند و یهودیان به آن شئول می‌گفتند. اما چنین دیدگاه هایی بیشتر جنبه اسطوره ای و دینی داشته است. با این وجود برخی از فرهنگ های باستانی اشارات نزدیک تری به تمدن آگارثا دارند.

آنها معتقدند در داخل این تمدن شهرهایی وجود دارد و راه هایی برای رسیدن به آن نیز تعبیه شده است. در آیین بودیسم تبتی شهری مرموز و اسرارآمیز بنام شامبالا در اعماق هیمالیا وجود دارد، اما تاکنون کسی موفق به کشف آن نشده است. برخی معتقدند شامبالا همان تمدن آگارثا است.

در افسانه های سلتی و هندی نیز اشاراتی به غارها و دهلیزهایی شده است که انسان را به تمدن های زیر زمین رهنمون می‌شوند. برخی از این غارها به سرزمین آریاوارتا منتهی می‌شوند که سرزمین انسان های ممتاز است، سرزمینی که ابرانسان ها برای هزاران سال بر آن حکومت کرده اند. بسیاری بر این باورند که این سرزمین همان تمدن آگارثا است.

تمدن زیرزمینی دیگری در آیین هندو وجود دارد که در مهاباهاراتا به آن اشاره شده و پاتالا نامیده می‌شود که به نظر در جنگ با تمدن آگارثا است. این سرزمین در لایه هفتم زمین قرار دارد که توسط ناگاها اداره می‌شود. موجوداتی که نیمی انسان و نیمی خزنده هستند. آنها از نژادی برتر بوده و تمدنی با فناوری بالا دارند. همچنین دارای تاثیر مثبت و منفی بر روی نژاد انسان بر روی زمین بوده اند.

ایزدان در کاخ هایی زندگی می‌کردند که در فراز آسمان، یا در کوهستان بزرگ خاور، یا در ژرفای دریا و یا در جهان زیرین بود. ایزدان گاه دور هم گرد می‌آمدند تا در بارهٔ مسائل مشترک رایزنی کنند. آنان در تالاری به نام «اوپشوکینا»، جایی که بیشتر صحنه های «منظومه آفرینش» بابلی در آن رخ میدهد؛ گرد می‌آمدند. به ویژه هرسال در آغاز سال نو ایزدان در این تالار گرد می‌آمدند و جشن «زاگ موگ»، که به گونه ای جشن آفرینش بود را برپا می‌کردند. آشوریان و بابلیان باور داشتند ایزدان در آغاز سال نو سرنوشت آدمیان را رقم می‌زنند.

»ایزد آنو» فرزند «انشار» و «کیشار» بود. نامش به معنی آسمان است. او بر آسمانها فرمانروایی و در بالاترین ناحیه که "آسمانِ آنو" نام داشت ساکن بود. او خدای برتر بود و همهٔ خدایان به او افتخار میکردند. هنگام خطر به او پناه می‌بردند و هرگاه شکایتی داشتند نزد او می‌رفتند. بر اورنگ فرازگرفته ای که آنو بر آن می‌نشست نشانه های شهریاری مانند عصا، دیهیم، تاج و چوبدست قرار داشت. او سپاهی در فرمان خود داشت، یعنی گروه ستارگان آفریدهٔ او که «سربازان آنو» نام داشتند و نابودگر اهریمنان بودند.

آنو به رغم برتری اش بر خدایان دیگر، عاری از ناتوانی نبود. برای نمونه وقتی به نبرد «تیامت» رفت قادر نبود با آن غول روبرو شود، پس شکوه خویش را به «مردوک» سپرد. او به کمک همراهش ایزدبانو «آنتو» یا آنتوم بر سرنوشت آدمیان نظارت داشت. هرچند پرستش او در جهانِ آن روز هرگز از بین نرفت ولی سرانجام ایزدان دیگر بر او چیره شدند و برخی امتیازهای او را تصاحب کردند.

آنو نه فقط خدای خدایان، که خدای ارواح شیطانی و شیاطین نیز، بود. او را خدای پادشاهان و تقویم سالانه دانسته اند. او بیشتر با شاخ در سرش تصویر شده که نشانهٔ قدرت است. آنو اکدی ست و همتای سومری او «آن» ، مربوط به سه هزار سال پیش از میلادست.

ایشتر دختر آنو، در اِرِخ، در رأس همه ایزدبانوان عشق و شهوت رانی بود. او شخصیتی مهرآمیز نداشت و همواره تحریک آمیز، نا شکیبا و سر سخت بود. ولی به هر حال این ایشتر بود که کام عاشقانه را در همهٔ آفریدگان بیدار کرد. "روسپیگری مقدس" بخشی از آیین ایشتر بود. هنگامی که او به زمین می‌آمد روسپیان در رکابش بودند تا جایی که شهر او، اِرِخ، شهر روسپیان مقدس نام گرفت.

گفته می‌شود عشق ایشتر حتی برای ایزدان نیز سرنوشت سازبود. او در جوانی دلباخته "تموز"، ایزد درو، شد. اگر سخن گیل گمش را بپذیزیم این عشق موجب مرگ تموز شد. ایشتر اندوهگین شد و بر عاشق جان باخته زاری ها سرداد. همانطور که بعدها آفرودیت، ایزدبانوی عشق یونان، در مرگ آدونیس سوگوار شد.

ایشتر برای اینکه تموز را دوباره بیابد به جهان زیرین رفت. او به سرزمینی سفر کرد که راه بازگشتی نداشت. ایشتر دروازه ها را باز گذاشت و هفت مرز را سوراخ کرد. در هر دروازه یک یک آرایه ها و جامه های خویش را برکند و تاج بزرگ از سر برگرفت، گوشواره، گردن بند، دست بند، پابند، سینه ریز و حتی کمربندی که طالعش روی آن نگاشته شده بود را برکند و سرانجام جامه ای که عریانی اش را می‌پوشید را از تن درآورد. آنگاه به حضور «اَرشکی گال» شهبانوی دوزخ رسید. ارشکی گال دستور داد تا ایشتر را زندانی کنند و شصت گونه بیماری بر او بیفکنند. پس پدرش این اندوه را نزد ائا برد. ائا برای نجات ایشتر «آسوشو-نامیر» را آفرید، به او کلام جادویی را آموخت تا بتواند ارادهٔ ارشکی گال را از او بگیرد. ائا، آسوشو- نامیر را به سرزمین بی بازگشت فرستاد. آسوشو توانست آرشکی گال را فریب دهد و به این ترتیب ایشتر را آزاد کند. به ایشتر آب حیات پاشیدند و دوباره او را از هفت دروازهٔ گذراندند؛ سر هر دروازه او آرایه ها و جامه های خویش را بازگرفت.

به رغم شخصیت خشونت بار ایشتر، او چندان هم با مهر بیگانه نبود.

میرایان بسیار از مهربانی های او بهره مند شده بودند. بسیاری شهریاران تخت و تاج خود را وامدار عشق ایشتر می‌دانستند. سرانجام ایشتر به خاطر قدرت مطلق عشق فرمانروای جهان شد و محبوب ترین ایزدبانوی آشور و بابل به شمار آمد. او یکی از ایزد بانوان فنیقیه بود که بسیاری از ویژگیهای خود را برای آفرودیت یونانی به ارث گذاشت.

پلیادس به معنی کبوترها، در اساطیر یونانی، حوری‌های باکره و همراهان الهه شکار آرتمیس، هفت دختر تیتان اطلس و حوری دریایی به نام پلیون بودند. آن‌ها خواهران کالوپسو، هسپریدس، هیاس و هیادس بودند. وقتی اوریون شکارچی در حال تعقیب آن‌ها و مادرشان بود، برای نجات به درگاه خدایان شروع به دعا کردند. خدایان نیز در مقابل، دعای آن‌ها را مستجات کردند و چنین شد که آن‌ها تبدیل به کبوترهایی شدند و به آسمان پرواز کردند و بعدها به شکل ستاره در آمدند. زئوس هفت خواهر را به‌طور خوشه‌ای در آسمان قرار داد که بر طبق افسانه‌ها نام آن‌ها را خوشه‌های پروین گذاشتند و صورت فلکی گاو را به وجود آوردند.

کتاب کلید سلیمان نبی (معرفی شیاطین دربند حضرت سلیمان) {دریافت و مطالعه کامل کتاب الکترونیکی در صفحه‌اختصاصی مطلب} نوشته‌ای از مکاشفات شیطانی آلیستر کراولی

معرفی شیاطین و جنیان بال‌داری که در آسمان‌های اعلی سیر داشتند؛

مارچوسیاس

سی و پنجمین شیطانی که حضرت سلیمان او را به بند کشید. بدن گرگ بال عقاب و دم مار دارد و آتش از دهانش بیرون مي‌جهد. او یك جنگجوی شجاع و فوق‌العاده بی‌نظیر است. نکته جالب توجه درباره این شیطان آن است که او از آسمان هفتم به زمین سقوط کرده است. و از صحبت‌هایی که با سلیمان کرده بود مشخص می‌شود که او بعد از ۱۲۰۰ سال از سقوطش هنوز به صعود دوباره به آسمان هفتم امید دارد. ۳۰ سپاه قدرتمند از شیاطین تحت فرمان او خدمت می‌کنند.

فنکس

سی و هفتمین شیطانی که توسط حضرت سلیمان به بند کشیده شد. او همان ققنوس افسانه‌ای شاهنامه فردوسی است. پرنده‌ای است بسیار بزرگ که با صدای کودکان سخن می‌گوید. این شیطان جزء شیاطین بالا مرتبه‌ای است که از آسمان هفتم به زمین سقوط کرده است. توانایی باور نکردنی در سرودن شعر و شاعری دارد. او نزد سلیمان عنوان کرد که هنوز امید دارد که به آسمان هفتم بازگردد.

فوکالر

چهل و یکمین شیطانی بود که حضرت سلیمان او را به بند کشید. شیطانی بسیار قدرتمند او شکل مردی‌ست که سر انسان و بدن گاو بال‌دار. او علاقه خاصی به کشتن مردان دارد و خیلی دوست دارد آن‌ها را در آب غرق کند. کشتی‌ها را معمولا او در دریا غرق می‌کند. او به باد و دریا تسلط دارد. او به فرمانی که بر خلاف میل‌ش باشد عمل نمی‌کند. این شیطان از آسمان هفتم سقوط کرده و امید دارد بعد از ۱۰۰۰ سال به آسمان هفتم بازگردد.

کروسل

چهل و نهمین شیطانی بود که حضرت سلیمان او را به بند کشید. از امور پنهانی مطلع می‌باشد. او کاملا به هنر و هندسه مسلط می‌باشد. این شیطان از آب گرم و حمام خوشش می‌آید. این شیطان قبل از سقوط یکی از قدرتمندترین شیاطین در عالم بالا بوده است. ۴۸ سپاه از شیاطین در خدمت او هستند.

بلیال

شصد و هشتمین شیطانی بود که حضرت سلیمان او را به بند کشید. رهبری بزرگ به شکل پرنده. او با نقش بستن علائم بر روي زغال و یا خاکستر با انسان‌ها تکلم می‌کرد. او گاها مقابل انسان بصورت مردی با شمشیر تیز ظاهر می‌شود. او اکثر اتفاقاتی که در آینده رخ می‌دهد را می‌داند. او در واقع شیطان نیست بلکه از ملائکه سقوط کرده بشمار می‌رود. فرشته‌ای است که بر ارابه‌ای از آتش نشسته است. خیلی زیبا و خوش صحبت است. این شیطان استادی متبحر در سخنرانی است. این شیطان اولین شیطانی بود که بعد از لوسیفر سقوط کرد. از نظر مقام در مرتبه‌ای بالاتر از میکائیل و فرشتگان دیگر قرار داشت. مسئولیت او در زمانی‌که در عالم بالا بود رسیدگی و مرتب‌سازی امور ملائکه بوده است.

جابلقاوجابرسا

گفته شده که جابلقا و جابرسا دو شهر خارج از این جهان، پشت آسمان چهارم یا آسمان هفتمند و اهل این دو شهر، دو گروه از فرشتگان یا شبیه به فرشتگانند. این دو شهر، شهرهایی هستند که ابن حمدان الخصیبی در «هدایۀ الکبری» به نقل از اباعبدالله الحسین(ع) به آن اشاره نموده است. امیرالمؤمنین(ع) در یکی از خطبه هایش فرموده است: «من به جابلقا و جابرسا می‌آیم و آسیاب جنگ را مستقر می‌سازم و جهان را با آن، همچون دانه های گندم در آسیاب، آرد می‌کنم.» از پیامبر(ص) نقل شد که فرمود: «خورشید در حوالی شهری که به آن جابلقا گویند، طلوع می‌کند. جابلقا هزار دروازه دارد و بر هر دروازه ای هزار نگهبان مستقر است و آنان، همان کسانی هستند که خداوند در قرآن کریم از آنان نام برده و فرموده است: «تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا؛۲ [و خورشید] بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.» و خورشید در حوالی شهری که به آن جابرصا گویند، غروب می‌کند. جابرصا هزار دروازه دارد و بر هر دروازه ای هزاران نگهبان است.» از ابومحمّد حسن بن علی بن حسین(ع) نقل شده که فرمود: خداوند دو شهر آفریده، یکی در مشرق و دیگری در مغرب. نام این دو شهر، جابلقا و جابلصا؛ (جابرصا) است. خداوند پیامبری جز جدّ ما رسول الله برای هدایت آنان نفرستاده است. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «خداوند پشت مغرب شهری دارد که به آن جابلقا گویند. در جابلقا هفتاد هزار امّت وجود دارد. آنان حتّی به اندازۀ یک چشم بر هم زدن از فرمان خداوند سرپیچی نکرده اند. کردار و سخن آنان تنها نفرین بر دو نفر اوّلی است و بیزاری جستن از آن دو و اظهار ولایت اهل بیت(ع) است«.

پس جبریل علیه السّلم پیغامبر صلوات اللّٰه علیه را باز زمین آورد و بکوه قاف فرو آورد. پیغامبر علیه السّلم گفت: من کوه قاف را دیدم از زمرّد سبز و با این آسمان نخستین پیوسته است، و این کبودی که تو همی بینی بدین آسمان روشنایی زمرّد است که از کوه قاف می‌تابد، و آسمان چنین ازرق می‌نماید. و اگر نه آسمان سپیدتر از عاج است. و بدین کوه قاف هیچ آدمی نباشد. و بدان کناره کوه قاف اندر، دو شارستانست یکی از سوی مشرق با کوه قاف پیوسته و یکی از سوی مغرب هم با کوه قاف پیوسته. یکی را جابلقا خوانند و یکی را جابرسا.

سپس در باره جابلقا و جابلسا گوید: حدیث جابلقا و جابلسا: و این حدیث جابلقا و جابرسا از آن مسئله‌ها است که جهودان از پیغامبر علیه السّلم پرسیده بودند، اندران بیست و هشت مسئله. پس پیغامبر علیه السّلم گفت: من شب معراج دو شارستان دیدم یکی اندر مشرق و یکی اندر مغرب، هر دو بکوه قاف پیوسته. و هر شارستانی از آن هزار فرسنگ بود، و هر شارستانی هزار دروازه دارد، و بهر دروازه‌ای از آن، هر شبی، هزار تن ازیشان نوبت دارند، و تا سال دیگر نوبت بدیشان باز رسد. و اندر آن شارستانها خلقانی‌اند از خلقان خدای عزّ و جلّ بی‌حدّ و بی‌اندازه.

و امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب سؤال کرد از رسول صلّی اللّٰه علیه گفت: یا رسول اللّٰه این خلقان جابلقا و جابرسا از فرزندان آدم‌اند؟

گفت: ایشان خود ندانند که خدای تعالی آدمی آفریده است [گفت: پس ملائکیانند؟ گفت: طاعت ایشان هم چون طاعت ملائکیان است.]

علی گفت: یا رسول اللّٰه این آفتاب بر ایشان تابد؟ رسول گفت علیه السّلم که: ایشان خود ندانند که خدای تعالی آفتاب آفریدست.

پس گفت: روشنایی ایشان از چه باشد؟ گفت: روشنایی ایشان از کوه قاف باشد.

گفت: ایشان چه چیز خورند؟ گفت ایشان نبات زمین خورند، همچون چهارپایان. گفت: ایشان را فرزندان آید؟ گفت ایشان را هیچ فرزند نیاید که ایشان همه نرند و هیچ ماده نباشند. پس علی گفت: یا رسول اللّه این نوبت هر شبی از بهر چه دارند، و از چه چیز بیم دارند؟ گفت: خدای تعالی هم از آن جنس خلقی آفریدست که ایشان را تارس و تافیل گویند. و ایشان با خلق جابلقا و جابرسا دشمن‌اند و هروزی بیایند و با ایشان حرب کنند، خواهند که آن شارستان ازیشان بستانند، و هیچ نتوانند ستدن. علی گفت: یا رسول اللّه ایشان از اهل بهشت هستند؟ پیغامبر علیه السّلم گفت: هستند. که چون جبریل علیه السّلم مرا از آسمان باز می‌آورد، پیش ایشان برد، و من دین خویش بر ایشان عرض کردم، و ایشان همه دین من بپذیرفتند و مسلمان گشتند و من از ایشان یکی بر ایشان گماشتم.

پیغامبر گفت علیه السّلم: من یعلم ما بین جابلقا و جابرسا؟ گفت: کی داند آنچه میان جابلقا و جابرساست؟ علی گفت: یا رسول اللّه ایشان از فرزندان آدم‌اند؟ گفت: ایشان خود ندانند که خدای تعالی آدم آفریده است و آدمی‌ای جند «۳» در جهان هستند و حق تعالی ایشان را از جنسی دیگر آفریده است، و خلقی‌اند از نوعی و جنسی دیگر. (ترجمه تفسیر طبری، ج۱، ص: ۱۹۴).

این روایت یک تکمله هم دارد و آن در باره دو قومی است که اسلام را نپذیرفتند: حدیث تارس و تافیل: و این تارس و تافیل خلقی‌اند از جنسی دیگر، و ایشان هم آدمی نیستند و مسلمان نیستند، که پیغامبر علیه السّلام گفت که: ایشان را اسلام عرضه کردم و دین من نپذیرفتند، و مسلمان نگشتند. و با این جابلقا و جابرسا بتعصّب باشند، و ایشان هر دو خصم یك دیگراند، و خلقی‌اند بسیار. و آن خلق جابلقا و جابرسا از بیم ایشان هر شب چنان نوبت و پاس می‌دارند (همان، ص ۱۹۵).

و باز در باره «حدیث مالوق و ماسوخ» آمده است: و این مالوق و ماسوخ مردم دشتی باشند و صورت ایشان چون صورت آدمی باشد، و لکن بر تن ایشان موی باشد، و خورش ایشان از گیاه زمین باشد. و ایشان بمشرق اندر باشند و مردمان ایشان را صید کنند و بخورند.

حدیث ماسوخ: و امّا ماسوخ دوال پای باشند. خلقی باشند بر مثال دیوان، و بمردم درآویزند و مردم را بکشند و بخورند. و آدمی نیستند که مسخ گشته‌اند، و خدای عزّ و جلّ ایشان را مسخ گردانیده است، از بهر آن ماسوخ خوانند ایشان را.

و این مردمان که اجناس ایشان پیدا کرده آمد هیچ آدمی نیستند مگر یاجوج و ماجوج، و همه اهل دوزخ‌اند مگر جابلقا و جابرسا که ایشان از اهل بهشت‌اند، که جمله مسلمان شده بودند و دین اسلام پذیرفته. (ترجمه تفسیر طبری، ج۱، ص: ۱۹۷)

روایت کنند از وهب منبه که ربّ العالمین ذو القرنین را گفت: یا ذا القرنین این زمین را چهار کرانه است: یکی مشرق آنجا امتی‌اند که ایشان را ناسك گویند. دیگر کرانه مغرب است امتی دارند که ایشان را منسك گویند میان این دو امت طول زمین است.

کرانه سوم جابلقا است قومی دارند که ایشان را هاویل گویند. کرانه چهارم جابرسا است در مقابل جابلقا قومی دارند که ایشان را تاویل گویند و میان این دو قوم عرض زمینست، و بیرون ازین چهار امّت امّتهای دیگرست در میان زمین که ایشان را جن و انس گویند و یاجوج و ماجوج، ترا باین زمین میفرستم تا پادشاه باشی و خلق را بر دین حق خوانی و بر سنن صواب رانی، ذو القرنین گفت: ... (کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج۵، ص: ۷۳۸)

روایت کنند از عبد اللّه عباس رضی اللّه عنهما که او گفت از عوام شنیدم مؤذن بیت المقدس که او گفت از کعب الاحبار شنیدم که گفت چنین خواندم که چون قابیل هابیل را بکشت بجهت خواهر، اعناقه، و اعناقه را ازو بستد و از آدم بگریخت و سوی یمن شد و او را از اعناقه دو پسر آمد یکی عوج که او را بمادر باز خوانند که از فرزندان آدم هیچکس ببالاء او نبود، و آن دیگر پسر را تاویل نام بود و تاویل را پیشه آهنگری بود، و اول زنا او کرد و بر زنان عظیم مولع بودی چنانك بدین سبب قابیل او را از میان قوم بدر کرد و او با فرزندان بولایت زنگستان افتاد، و آنجا کوهی آهن یافت و کوهی زر، و هنوز در آن زمان فرقی نبود میان آهن و زر، الا سبب زنگ، و گویند تاویل را فرزندان بسیار شدند چنانك افزون از هفتصد هزار جمع آمدند و پس آنجا شهرستانی بنا کرد دیوار آن ار آهن دوازده فرسنگ اندر دوازده فرسنگ، و بالاء دیوار هشتاد گز و ده گز سطبری، و در میان هر دو شهرستان آبهاء روان ساختند و باغها کردند و نزهتگاهها، و ابلیس علیه اللعنه ایشان را رهنمونی کرد بر معادن جواهر از زمرّد و یاقوت و مروارید و لعل و فیروزه تا آن شهرستان زرین را جمله بجواهر مرصع کردند، و در آن جایگاه کوشکها و خانها ساختند

جمله از زر و جواهر و چندانی جواهر بر دیوار شهرستان زرین بکار بردند که چشم از دیدار و شعاع آن خیره می‌شد، و ابلیس علیه اللعنه ایشان را گمراه بکرد تا همه بت‌پرست شدند، و ایزد تعالی هم از میان ایشان بدیشان پیغامبران فرستاد، و ایشان آن پیغامبران را همه هلاك می‌کردند، تا خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت و در شب از آسمان آتشی بفرستاد چنانك همه را بسوخت و هیچ خلق از ایشان نماند، و مدت هزار سال آن شهرستان و باغها و نزهتگاهها معطل مانده بود، بعد هزار سال پادشاهی بود در مصر و او را فتوحی خواندندی، روزی بشکار رفت بکوهی رسید بر آنجا سنگی یافت بر آن نوشته که راه شهرستان زرین اینست اما هفت کوه را بمی باید گذاشتن میان هر کوهی چندین روزه راه و در میان هر کوهی آفتی دیگر پیش آید، بعد از آن ملك سالی ببرگ راه مشغول شد و چون سر سال بود با هزار هزار و پانصد هزار مرد و چندین هزار صناعان آهنگ راه کرد و در میان کوه اول چندین هزار هزار کپی [بوزینه] پیش آمدند، و در میان کوه دوم چندین هزار هزار زرّافه هر یکی ببالاء سی گز، و در میان کوه سیم مورچه بود هر یکی چون سگی، و در میان کوه چهارم چندین هزار گرگ پیش آمدند و در کوه پنجم چندین هزار مار بزرگ و اژدهاء صفت پیش آمدند، و در میان کوه ششم سگساران که مرد و اسب می‌ربودند، و در کوه هفتم مرغانی پیدا شدند که هر یك چند شتری که مرد و اسب میر بودند، و ملخ، هر یك چند کبوتری، و ریگ روان، و ملك فتوحی این همه راه بگذاشت و آن همه بمردی و چاره دفع کرد، تا بشهرستان زرّین رسیدند و بحیلت در آن باز کردند، و در آن جایگاه آرام گرفتند و باغها را و نزهتگاهها را عمارت کردند و آب دادند و دست در کشت و کار و عمارت نهادند تا چنان شد

مثلا کهماننده بهشت، بعد از آن چون هفت سال برآمد روزی کردی بر آمد و لشکری دیدند که مقدار ایشان پنج هزار هزار سوار بود با ملکی نام او غاویل و از شهرستان جابلقا همی آمد بطلب شهرستان زرین، پس ملك فتوحی در شهرستان زرین بفرمود بستن و مدت چهار ماه پیوسته جنگ میکردند پس از چهار ماه لشکری گرانمایه از زنگبار می‌آمدند با ملکی نام او خناس و ملك غاویل با ایشان برآویخت و ایشان را همه هزیمت کرد و ملك زنگبار را بکشت و بعد از چندین روز دیگر از شام لشکری بیامد عدد ایشان دو بار هزار هزار مرد، غاویل با ایشان نیز حرب کرد و ایشان را هزیمت کرد، پس ده هزار مرد از شامیان بدر شهرستان رفتند بزینهار، ملك فتوحی ایشان را زنهار داد و چون دید که لشکر جابلقا بچند کرّت کوفته شدند روزی ناگاه بیرون آمدند و دو روز پیوسته کارزار می‌کردند و لشکر شهرستان زرّین آسوده بودند و پشت قوی، تا ناگاه شاه جابلقا را بکشتند و لشکرش را هزیمت کردند و شش بار هزار هزار مرد با فتوحی جمع شدند، و فتوحی بفرمود تا زمین‌ها را غله بکشتند و با سر عمارت شدند، تا روزی فتوحی بشکار رفته بود ناگاه به بیشه رسید آبی دید که در میان بیشه همی رفت سخت عظیم چنانك کشتی همی بایست، پس فتوحی بکنار آب سنگی [دید] همچون دکانی پنج فرسنگ در پنج فرسنگ، ملك را آن موضع خوش آمد، گفت ما را برین سر سنگ شهری باید کرد که زر و جواهر در میان مردمان بکار آید ما را آن بهتر آید که این شهرستان زرین بکنیم و اینجایگاه شهری کنیم و اینجا آئیم که باشد که بمردم نزدیکتر باشیم، پس بفرمود تا دست در کندن شهرستان نهادند بدان شرط که هر چند بکنند پنج یك ایشان را باشد، و بر سر آن سنگ شهری فرمود کردن از سنگ و خشت پخته و گچ محکم، و زر بشوشها و سبیکها می‌کردند

مرد بود که صد و دویست خروار زر داشت، و شهر نو آبادان شد و باغ و بستانها ساختند، پس روزی کشتی دید، مردمان بسیار در آن کشتی، و ملك فتوحی زورقی از بهر تماشا آب را ساخته بود، بس جماعتی را در آنجا نشاند و بیش [ایشان بفرستاد، مردم] کشتی خواستند که حرب کنند، مصریان گفتند در آن شهرستان که شما می‌بینید شش هزار هزار مردست جنگی، اهل کشتی گفتند ما هرگز اینجا شهرستان ندیده‌ایم، این مصریان هر چه بر ایشان رفته بود بازگفتند، اهل کشتی گفتند ما ملك شما را نیك دانیم، بعد از آن کشتی بکنار راندند، و هر چه در کشتی بود بمصریان فروختند، و سبیکی زر بستدند، و امیر فتوحی ایشان را بنواخت و گفت باید که هر کشتی که بینید اینجایگاه فرستید که ما ایشان را زر بسیار دهیم، و بعد چند روز دیگر کشتیها در رسید و معامله بکردند که از تن جامه عظیم تقصیر بود و بیشتر آن بود که پوست گوسفند و آهو همی پوشیدند، و عوض جامها کشتی ایشان پر زر و سبیکه همی کردند، و ملك فتوحی را پسری بود عاقل و زیرك، فتوحی پادشاهی این شهرستان بوی سپرد و ده هزار کشتی بساخت و بر [آن] زر و سبیکه در نهاد و جواهر، و روی بمصر نهاد و بپادشاهی باز آمد، و فرزند او در آن شهرستان بپادشاهی تا آخر عمر بماند، و کشتیها و بازرگانان روی بدان شهرستان نهادند و معاملت میکردند و آن شهری شد فراخ نعمت که در آن نواحی چنان شهر نبود، و اصل زر که در دنیا و در ولایت مصر است ازین شهرستان بود، و اللّٰه اعلم. (مجمل التواریخ: ص ۴۹۹ .۵۰۱).

قطب الدین شیرازی، در شرح خود بر حکمت الاشراق، شهرهایی چون جابلقا و جابلسا را از شهرهای عالم عناصر مثالی و هورقلیا را از شهرهای عالم افلاک مثالی می‌داند که پیامبر از آن سخن گفته‌است: «در مطارحات ذکر شده‌است که همه سالکان در امتهای گوناگون ثابت کرده‌اند این صداها، نغمات افلاک در مقابل جابلقا و جابلسا نیستند چرا که آن دو از شهرهای عالم عناصر مثالی اند بلکه در جایگاه هور قلیا هستند و این سومی دارای عجایب بسیاری است چرا که عالم افلاک مثالی است و کسانی بدان دست می‌یابند که برایشان روحانیات افلاک و آن چه که از صورتهای ملیح و صداهای نیکو وجود دارد، ظاهر می‌شود. بنابراین اقلیم هشتم، محل صور متعالی و قدسیه‌ای است که سالک با تزکیه و تجرید بدان دست می‌یابد.



شیاطین و دیوان خدایان آسمانی تمدن ها

در روایت ذکر شده چه زیبا از راز خدایان بال‌دار و آسمانی تمدن‌ها پر برداشته شده و آنان را شیاطین و جن‌یان سرکش و طغیان‌گر معرفی کرده است. این رمزگشایی سرنوشت و معمای حل نشده خدایان فرازمینی!!! تمدن‌هایی هم‌چون مایاها، اساطیر مصر و یونان باستان را مشخص کرده. در واقع خدایان و معبودان گمراهی که دارای ظاهر غریب و اشکالی زشت و هراسناک و حتی پر و بال و قدرت‌هایی پیشرفته و افسانه‌ای بودند از همان نسل جنیانی هستند که قبل از آفرینش انسان زندگی می‌کردند و اول و آخر افسانه‌ها و تاریخ‌های چندهزار ساله را با چشم خود دیده و مشاهده کرده‌اند. این خدایان می‌توانستند پرواز کنند پنهان و ظاهر گردند در یک چشم بر هم زدن از مکانی به مکان دیگر بروند تغیر شکل بدهند در وجود انسان راه پیدا کنند



و یا در عمل جنسی شریک باشند و افکار انسانی را کنترل بنمایند در وجود انسان لذت و شادی یا غم و اندوه و اضطراب صادر کنند. همان‌طور که در روایت ذکر شده مشخص هست این شیاطین و جن‌یان بال‌دار صاحب تمدن‌های هوشمند و بیگانه و کیهانی دارای اقشار و دسته‌های مختلفی در آسمان و صورت‌های فلکی و سحابی‌ها می‌باشند. از هر نظر که فکر کنید تنوع نژادی و ذاتی آنان به مانند انسان‌هاست و دارای قبایل، خانواده، کشورها، شهرها، مرکب و خانه‌های پیشرفته (الهام گرفته شده از آسمان‌ها) می‌باشند. به گفته حضرت صادق پوشش شیاطین از آهن است و در موارد بی‌شماری از فیلم‌های هالیوودی از موجوداتی صحبت می‌کند که از فضا و به فاصله میلیون‌ها سال نوری وارد زمین می‌شوند و در عین‌حال با پوشش آهنین و دارای نیرویی آتشین!!! هستند



باید منتظر جنگ و پیکار سرسختانه جبهه خیر و شر باشیم جنگ بین گروه جابلقا و جابلسا (که از نژاد خیرخواه کیهان است) و جن‌یان بال‌دار و شیاطین آهنی و آسمانی. پس نتیجه می‌گیریم اگر غرب به شیاطین و خدایان موجودات فضایی عرض ادب می‌داشته در واقع درست و صحیح بوده و این دسته موجودات طغیان‌گر و سرکش و نافرمان درگاه الهی متعلق به محور سحابی‌ها و صورت فلکی‌های آسمان و فضای بی‌کران کیهان وابسته بوده و با معنا و مفهوم دیگر این موجودات خبیث و دشمن آشکار آدم را به جامعه نادان انسانی معرفی و تبلیغ کرده‌اند. خدایانی که در واقع قوانین و کاری جزء ترویج گناهان به مانند جنگ و قتل و خون‌ریزی، سکس و روابط نامشروع جنسی، استعمال مواد مخدر، تهیه و ایجاد شراب و... یا به صورت خلاصه خشم، شهوت و هواپرستی را که ریشه‌اصلی و هر اشتباه و گناهی را به وجود می‌آورد در دستور کار پرستندگان و پیامبران‌شان داده‌اند